



صوفیان شیعه در خراسان دوره تیموریان

پدیدآورده (ها) : حسینی شاه ترابی، سید مرتضی
تاریخ :: سخن تاریخ :: بهار 1388 - شماره 4
از 56 تا 71

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/573492>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 19/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

صوفیان شیعه در خراسان دوره تیموریان

سیدمرتضی حسینی شاه‌ترابی*

چکیده

محدوده امروزی کشور افغانستان که در گذشته خراسان نام داشت، در دوران تیموریان (۷۷۱-۹۱۱ ق.م) محل حضور سه فرقه مهم صوفیانه شیعی این عصر بود. این سه فرقه، در همین دوران شکل گرفتند و گسترش یافتند. طریقه نعمت‌اللهیه، نخستین این فرقه‌هاست که شاه نعمت‌الله ولی بنیان‌گذار آن بود. طریقه حروفیه، دومین این فرقه‌هاست که فضل‌الله استرآبادی بنیان‌گذار آن بود و پیروان آن در هرات به جان شاهرخ‌خان تیموری سوءقصد کردند. نوربخشیه نیز سومین فرقه است که در این مقطع و در این منطقه از سرزمین‌های اسلامی حضور و نفوذ داشت و سید محمد نوربخش، رهبر آن بود.

واژگان کلیدی

افغانستان، خراسان، تیموریان، شیعیان، نعمت‌اللهیه، حروفیه، نوربخشیه.

* دانش‌پژوه کارشناس ارشد تاریخ تمدن اسلامی - افغانستان.

افغانستان امروز همان مناطقی است که در گذشته خراسان نامیده می‌شد و در جغرافیای امروز، این سرزمین محصور میان کشورهای ایران، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و پاکستان است و فاصله شمالی‌ترین تا جنوبی‌ترین نقطه آن، حدود ششصد کیلومتر و حدفاصل شرقی‌ترین تا غربی‌ترین مکان آن نزدیک ۱۲۴۰ کیلومتر است. این سرزمین پیشینه‌ای پر فراز و نشیب دارد و دوران تیموریان از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی آن است. در سال ۷۷۱ قمری، امیر تیمور گورکانی در ماوراءالنهر، تیموریان را بنیان گذاشت که برخی از آن، با عنوان گورکانیان خراسان یاد می‌کنند. و پس از گسترش تا حدود سال ۹۲۰ دوام آورد. بنابراین، به تعبیر دقیق باید گفت: محدوده مکانی این تحقیق، خراسان است و مناطقی را شامل می‌گردد که ذیل مرزهای سیاسی - جغرافیایی امروز افغانستان جای می‌گیرد. محدوده زمانی آن نیز دوران حکمرانی تیموریان از سال ۷۷۱ تا ۹۱۱ قمری است. در تبیین عنوان شیعه نیز باید در نظر داشت: گرچه شیعه در منابع امامیه بیش از یک معنا و مفهوم ندارد و به کسی اطلاق می‌شود که به جانشینی و امامت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یازده فرزند او معتقد است. دانش‌مندان و رجال‌نویسان اهل سنت، آن را در معنایی گسترده‌تر به کار برده‌اند و به پیروان تمامی فرقه‌هایی که از پیکره تشیع منشعب شده‌اند و نیز به دوست‌داران خاندان رسالت، اطلاق کرده‌اند. این تحقیق، معنایی بین این دو مفهوم را انتخاب می‌کند؛ یعنی شیعیان اعتقادی را لحاظ می‌نماید و به پیروان تمامی فرقه‌هایی می‌پردازد که از بدنه تشیع جدا شده‌اند و به تشیع منسوبند. بنابراین، از میان فرق تصوف، به آنهایی توجه دارد که با این تعریف، در ذیل عنوان تشیع جای می‌گیرند و در مناطق مورد نظر پیروانی دارند. با این توضیح، در دوره یادشده، سه فرقه صوفیانه مهم شیعی مطرح است که هر سه در مناطق مورد نظر این تحقیق، پیروانی دارند. این سه فرقه عبارتند از:

الف) نعمت‌اللهیان

این فرقه، پیروان "شاه‌نعمت‌الله‌ولی" هستند. نعمت‌الله بن عبدالله که نسب خود را به امام صادق علیه السلام می‌رساند،^۱ در سال ۷۳۱ در قصبه کهسان هرات زاده شد. پس از پشت

۱. ژان اوبن، مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی، چاپ اول: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱ ه.ش، تهران، ص ۲۲ - ۲۳.

سرگذاشتن دوران کودکی و فراگیری علوم نزد شیخ رکن‌الدین، شیخ شمس‌الدین، سید جلال‌الدین و قاضی عضدالدین، برای دیدار بزرگان و عارفان، به شهرهای متعددی از جمله مکه، مدینه، بلخ، ماوراءالنهر و خراسان سفر کرد و با عارفان و دانش‌مندان آن دیارها دیدار و گفت‌گو نمود.^۲

او در سال ۷۹۰ هجری، یعنی در حدود شصت سالگی به شهر هرات آمد. در هرات، به محله "سید حسینی سادات" رفت. پس از مدتی دختر سید حمزه حسینی هروی، یکی از بزرگان و علویان آن‌جا را برای خویش خواستگاری کرد. این خواستگاری پذیرفته شد و در هرات ازدواج نمود. می‌گویند: سیدحسینی، پدر بزرگ دختر که محله به نام او بود پیش از مرگ چنین وصیت کرد:

چون سید نعمت‌الله نامی از سلسله سیادت در تاریخ ۷۹۰ هجرت به این منزل رسد و صبیبه‌زاده ما را که صبیبه سید حمزه دستار بند است، بطلبد، تسلیم نمایید که آن امانتی است از آن جناب نزد ما.^۳

او پس از ازدواج به سوی مرغاب رفت و یک سال در مرغاب بود و سپس به کرمان بازگشت.^۴

قاضی نورالله داستانی را درباره شاه نعمت‌الله ولی نقل می‌کند که بیان‌گر حضور وی در دارالسلطنه شاهرخ است. وی می‌نویسد:

زمانی که شاه نعمت‌الله به دعوت شاهرخ در هرات می‌زیست، پادشاهان سرزمین‌های مختلف برایش هدیه می‌فرستادند. او هم خود استفاده می‌کرد و هم به نیازمندان بخشش می‌نمود. روزی شاهرخ از او پرسید: «می‌شنویم که شما لقمه‌های شبهه‌آمیز می‌خورید، حکمت آن چیست؟» پاسخ داد:

گر شود از خون دو عالم مالامال
کی خورد مرد خدا الا حلال
شاهرخ از این سخن رنجیده‌خاطر شد. پس از مدتی سربازانش گوسفندی را به زور تازیانه از پیرزنی گرفتند و با آن سفره‌ای رنگین مهیا ساختند و شاه نعمت‌الله را فراخواندند. پادشاه گورکانی و پیشوای نعمت‌اللهیان، هردو با هم در کنار سفره

۱. همان، ص ۲، پاورقی از ژان اوین؛ رضاقلی‌خان هدایت، تذکره ریاض‌المعرفین، ص ۲۳۲. به نقل از محسن خندان، زندگی فرهنگی و اندیشه‌های سیاسی شعیان از سقوط بغداد تا صفویه (رساله دکتری)، ص ۲۶۱، دانش‌کده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.

۲. ژان اوین، شاه نعمت‌الله ولی، ص ۲.

۳. همان، ص ۱۷۰-۱۷۱.

۴. همان، ص ۱۷۱.

نشستند و مشغول خوردن غذا شدند. پس از مدتی شاهرخ گفت: «شما می‌گفتید غذایی جز غذای حلال نمی‌خورید در حالی که از گوشت گوسفندی می‌خورید که ما به زور از یک پیرزن گرفتیم.» پاسخ داد: «در این باره بیشتر پرس و جو و تحقیق کنید تا واقعیت مطلب را دریابید.» پیرزن را طلبیدند و از او بازجویی کردند. گفت: «گوسفندی را نذر شاه نعمت‌الله کرده بودم تا تقدیمش کنم. می‌خواستم به نذر خود وفا کنم که شما گوسفند را از دستم گرفتید.»^{۱۹۰}

این داستان، نشان می‌دهد که شاه نعمت‌الله پس از تاریخ ۷۹۰ یعنی زمان پادشاهی تیمور، در دوران پادشاهی شاهرخ نیز به هرات آمده است. شاه نعمت‌الله ولی از رهبران مهم متصوفه شیعی است. مهم‌ترین شواهدی که بر اثبات تشیع وی لحاظ کرده‌اند، عبارتند از:

۱. تاج دوازده ترک: شاه نعمت‌الله ولی تاجی دوازده ترک داشته است که برخی آن را شاهی بر تشیع وی گرفته‌اند و گفته‌اند: «عدد دوازده اشارتی است به دوازده امام.»^{۱۹۱}
۲. پیش‌گویی ظهور دولت صفویه: گفته می‌شود که او در پیش‌گویی‌های خود، به ظهور سلطنت صفویه شیعی اشاره کرده است. علاوه بر آن، هریک از بازماندگان او که در قلمرو دولت صفویه زندگی می‌کردند، مورد لطف و عنایت صفویه قرار گرفتند؛ چنان که یکی از آنها به نام امیر نظام‌الدین عبدالباقیدر دربار شاه اسماعیل، به مقام صدارت عظمی رسید.^{۱۹۲}
۳. سروده‌های او: شاه نعمت‌الله اشعار متعددی در مدح حضرت علی علیه السلام سروده است که آنها را شواهدی بر تشیع وی می‌دانند. مانند قصیده ذیل:
از نور روی اوست که عالم منور است^{۱۹۳}

حسینی چنین لطیف چه حاجت به زیور است

زوج بتول باب امامین مرتضی

سردار اولیا و وصی پیمبر است

گیسو گشاد و گشت معطر دماغ روح

رو را نمود و عالم از آن رو مصور است

۱۹۰. قاضی نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین*، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۴۷-۴۸، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۷۷ش.

۱۹۱. جواد نوربخش کرمانی، *زندگانی و آثار جناب شاه نعمت‌الله ولی*، ص ۷۴، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، تهران، ۱۳۷۷ش.

۱۹۲. همان.

۱۹۳. همان، ص ۷۵.

جودش وجود دارد به عالم از آن سبب
 عالم به یمن جود وجودش منور است
 خورشید لمعه‌ای است ز نور ولایتش
 صد چشمه حیات و دو صد حوض کوثر است
 نزدیک ما خلیفه برحق امام ماست
 مجموع آسمان و زمینش مسخر است
 مداح اهل بیت به نزدیک شرع و عقل
 دنیا و آخرت همه او را میسر است
 هر مؤمنی که لاف ولای علی زند
 توقیع آل به نامش مقرر است
 با دست جود او چه بود کان مختصر
 با همستش سرابی محقر است
 او را بشر مخوان تو که سر خداست او
 او دیگر است و حالت او نیز دگر است
 هر بیت ازین قصیده که گفتم به عشق
 می‌خوان که هر یکی ز یکی خوب تر است
 سید که دوست‌دار رسول است و آل او
 بر دشمنان دین محمد مظفر است
 علاوه بر این، سروده‌ای از او برجای مانده که در آن به مذهب خویش تصریح می‌کند و
 می‌گوید:

پرستند ز من چه کیش داری	ای بی‌خبران چه کیش دارم؟
از شافعی و ابوحنیفه	آیین خویش پیش دارم
ایشان همه بر طریق جدند	من مذهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت	از جمله کمال بیش دارم ^{۱۹۴}

او علاوه بر هرات و مرغاب، به مناطق دیگر جغرافیای امروز افغانستان نیز سفر کرد، به
 ویژه جوزجانان، زیرا می‌نویسند:

۱۹۴. همان، ص ۷۴.

در جوزجانان، نزدیک شبرغان، نهری است و بر کنار آن منطقه‌ای است به نام سرپل، مشهور به سرپل سید نعمت‌الله ولی، که در آن‌جا زراعت می‌کنند از جوی‌باری که از دریای میمنه می‌آید، و چون آن حضرت در آن موضع چند روزی اقامت فرموده‌اند، منتسب و مسمی به آن ولی می‌دانند.^{۱۹۰}

شاه نعمت‌الله از رهبران به‌نام طریقت و عرفان محسوب می‌شود و شیعی‌گری و جعفری مذهب بودنش، از ویژگی‌هایی است که خود و پیروانش بدان مباحثات می‌کنند.^{۱۹۱} بنابر این، شاه نعمت‌الله که به اذعان پژوهش‌گران شیعه معتقد بود،^{۱۹۲} از هرات تا جوزجانان سفر کرده و به یقین در این سفر، با افراد متعددی دیدار و گفت‌گو داشت و توانسته است افرادی را کم یا زیاد به طریقه خویش دعوت و جذب کند. برای پی‌بردن به دامنه نفوذ نعمت‌اللهیه در افغانستان، توجه به چند ویژگی مهم این طریقه لازم است:

- پای‌بندی به احکام ظاهری دین: شاه نعمت‌الله برخلاف پاره‌ای از فرقه‌های صوفیان که شریعت را پوسته طریقت می‌شمردند و بدان چندان اعتنایی نداشتند، خود و پیروانش را به رعایت احکام شرعی مقید ساخته بود. وی تلاش کرد تا روش‌های سیر و سلوک نیز در چارچوب ظواهر شرع باقی بماند و شائبه‌های غیردینی و آداب راه‌یافته از مکاتب هندی از آن دور شود.^{۱۹۳} این اقدام او، گام بسیار مهمی برای کاستن فاصله و اختلاف میان فقها و صوفیان بود و شاید یکی از عوامل ادامه حیات نعمت‌اللهیه همین نکته باشد.^{۱۹۴}

- همگانی‌دانستن تصوف و همگانی‌کردن آن: بزرگان صوفیه در آن روزگار و پیش از آن، هرکسی را به حلقه‌های ذکر و اجتماعات صوفیانه خود راه نمی‌دادند. تنها کسانی را می‌پذیرفتند که از نظر آنها دارای استعداد و توانایی بودند؛ اما شاه نعمت‌الله با همه طبقات در هر شهر و دیار، معاشرت و گفت و شنود می‌کرد و تصوف را ویژه یک دسته و طبقه معین از مردم نمی‌دانست و با همه سخن می‌گفت و می‌شنید. او با این باور که هرکس فراخور حال خویش دارای استعدادی است، هیچ‌کس را از خود نمی‌رانند. او به آموزش و ارشاد مردم و از میان بردن مصداق‌های انحطاط اخلاقی اهتمام ویژه‌ای داشت و آن را

۱۹۰. شاه نعمت‌الله ولی، ص ۳۹.

۱۹۱. عبدالله مبلغی آبادانی، تاریخ صوملی و صوفی‌گری، ج ۲، ص ۶۴۷ چاپ اول، انتشارات حر، ۱۳۷۶ ش.

۱۹۲. سیدضیاءالدین سجادی، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۲۰۲، چاپ یازدهم، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۴ ش.

۱۹۳. زندگی فرهنگی و اندیشه‌های سیاسی شیعیان، ص ۲۷۰.

۱۹۴. همان، ص ۲۷۱.

مأموریتی الهی برای خویش می‌پنداشت. این روحیه سبب شد تا وی پیش‌رفت چشم‌گیری در راهنمایی مردم داشته باشد؛^۱ این پیش‌رفت نیز رواج و نفوذ کم‌نظیر طریقه نعمت‌اللهیه را در آن عصر به دنبال داشت.

- **اهتمام ویژه به مردم:** مردمی بودن، معاشرت و هم‌نشینی با مردم برای حل مشکلات آنها، از دیگر ویژگی‌های او بود که بی‌شک در افزایش محبوبیت او تأثیر داشت.^۲ این ویژگی شخصیتی، شاه نعمت‌الله ولی را در کنار دیگر ویژگی‌های ذکر شده او، می‌توان عامل مهمی برای جذب مردم و اشاعه روش عرفانی او در سفرهایش به مناطق مختلف محسوب نمود و مؤیدی بر نفوذ نعمت‌اللهیه در هرات و مناطق نظیر آن دانست.

راه و روش عرفانی شاه نعمت‌الله که به نام نعمت‌اللهیه خوانده می‌شد، پس از مرگ وی ادامه یافت. پسرش شاه برهان‌الدین خلیل‌الله، در کرمان راه او را پی‌گرفت؛ اما شاهرخ میرزا او را به هرات فراخواند. در هرات، ارادت، احترام و بزرگی بسیار از شاهرخ دید. رفت و آمدش به دربار آزاد و بدون تشریفات درباری بود؛ به گونه‌ای که روزی یکی از درباریان به نام امیر فیروزشاه از این شیوه ناراضی شد و گفت:

مخدوما! بر شما سه اعتراض وارد است: اول آن که حضرت خاقانی شاهرخ سلطان پادشاه جهان است و تعظیم اولوالامر بر کافه برایا واجب و لازم، و شما به محفّه بر در بارگاه می‌آیید. دویم آن که رعایت ادب پادشاهی ننموده، در پهلوی آن حضرت می‌نشینید. سوم آن که خراج رسد حق دیوانی از املاک کرمان، به وکلای پادشاه زمان نمی‌دهید.

خلیل‌الله با زیرکی پاسخ داد:

شاهرخ سلطان از والد عالیشان خود عظیم‌القدرتر نیست. پدر من با محفّه بر در بارگاه او می‌رفت و توبتی بر روی حضرت خاقان صاحب‌قران این بیت خواند:

ملک من عالمی است بی‌پایان و آن تو از خطاست تا شیراز
و من از پدر خود شنیدم که فرمود که «حدیث نبوی است که هر که را دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند، به تحقیق حرام‌زاده است.» و من به یقین می‌دانم که شاهرخ سلطان حرام‌زاده نیست. اگر تو را دغدغه هست ما نمی‌دانیم؛ و

۱. همان.

۲. همان.

جهت خراج، منازعت یزید و جدم امام حسین بر سر همین بود. هرچه تو از من خراج می‌طلبی، من آن را به تو مسلم داشتم. برو و تصرف نما!

شاهرخ با این پاسخ، از امیر خود خشم‌گین شد و به او بانگ زد: «تو را با این فضولی چه کار؟»

سپس از فرزند شاه نعمت‌الله پوزش خواست.^۱ بایسنقر میرزا پسر بزرگ شاهرخ، به شاه خلیل ارادت و اخلاص فراوانی داشت و در میهمانی‌ها، شخصاً تشمت و آفتابه طلا به دست می‌گرفت تا شاه برهان‌الدین دست خویش را بشوید.^۲

نعمت‌الله یک صوفی خالص وحدت وجودی بود؛ از انسان کامل و سلسله اولی سخن می‌گفت و در مقام مفاخره به *فصوص‌الحکم* اشاره می‌کرد و از حلاج و دیگران نام می‌برد و در بزرگ‌داشت بایزید بسطامی مبالغه می‌کرد و حتی او را با امام علی علیه السلام مقایسه می‌نمود.^۳ او از نام خود، یک معنای حروفی انتزاع کرد و "نعمت‌الله" را به مثابه صفتی الهی در برابر "فضل‌الله" گذاشت. وی در دیوان خود مکرر این معنا را آورده است. طریقه او نیز با شیوه ذکر خفی متمایز می‌شد؛ به این ترتیب که مرید به حالت نشستگی، دست راست را بر زانوی چپ و دست چپ را بر زانوی راست قرار می‌داد و بدن را از چپ به راست می‌گرداند و کلمه لا اله الا الله را در دل می‌گذراند. این کار برای اجتناب از رقص و صیحه کشیدن و پای کوبی و جیست‌وخیز مرسوم صوفیان "سمع" بود که متشرعان از آنان، بسیار خرده و ایراد می‌گرفتند.^۴

ب) حروفیان

اینان پیروان ابو محمد فضل‌الله بن عبدالرحمن حسینی، متخلص به "نعیمی" بودند که در شروان یا استرآباد به سال ۷۴۰ در خانواده‌ای صوفی زاده شد. مردم وی را «سید فضل‌الله حلال‌خور» می‌نامیدند؛ زیرا طاقیه‌های عجمی می‌دوخت و با درآمد آن، گذران زندگی می‌کرد و در تمام عمر، نه از غذای کسی خورد و نه هدیه‌ای پذیرفت. او در این مرحله از زندگی، توانست شیفتگان و مریدانی گرد آورد. سپس در سال ۷۸۶ در جمع یاران

۱. شاه نعمت‌الله ولی، ص ۱۹۹-۲۰۱.

۲. همان، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۳. مصطفی کامل شبلی، تشیع و تصوف، ص ۲۳۳، چاپ سوم، ترجمه، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۰ش.

۴. همان، ص ۲۳۴.

مخصوص خویش، خود را مهدی موعود خواند و از آنان بیعت گرفت تا در آینده‌ای نزدیک با شمشیر قیام کنند. وی به شهرهای مختلفی چون: اصفهان، دامغان، بروجرد و باکو سفر کرد تا مرام خویش را تبلیغ نماید. با اوج گرفتن کارش، مخالفانی یافت و از این مخالفت‌ها به میرانشاه، پسر تیمور، پناه برد. بازتاب مخالفت‌ها به دربار تیمور رسید. تیمور نیز از میرانشاه خواست سید فضل‌الله حروفی را به قتل برساند. میرانشاه در سال ۸۰۴ به دست خویش فضل‌الله را کشت. مردم از شدت شادمانی ریسمان به پای وی بستند و جسدش را در کوچه و بازار کشیدند. سر بریده و جسد بی‌سر او را نیز بنابر دستور تیمور به تبریز بردند و در آن جا به آتش کشیدند.^۱

فضل‌الله حروفی در روزهای نشر دعوت خود، به گستردگی از ستم‌های تیموریان سخن گفته و مردم را آگاه کرده بود؛ جان خود را نیز بر سر همین امر نهاد و دستور قتل او، به جای آن که به دلیل باورهای ویژه‌اش، از سوی فقیهان باشد، به سبب فعالیت‌های سیاسی‌اش در برابر تیمور بود.^۲

روند فعالیت‌های او نیز بدین گونه بود که در ابتدا خود را در تعبیر خواب‌ها، صاحب‌نظر معرفی کرد و آن را نوعی موهبت الهی به خویش قلمداد نمود. بعدها نکات غالبانه‌ای بر تشیع رسمی دوازده‌امامی افزود و خود را مهدی موعود خواند. البته، پس از مرگ وی، پیروانش بعضاً به اعتدال برگشتند و وعده ظهور مهدی عج و انتقام‌گیری از دشمنان خودشان را سر دادند، ولی از شیعیان امامی گله‌مند بودند که چرا با آنها هم‌راه نمی‌شوند.^۳

حروفی‌گری، چنان که از نامش برمی‌آید، فرقه جدیدی بود بر پایه نتایجی که جست‌جوگران حروف از دیرباز بدان رسیده بودند. حروفیان تکامل این جریان را تسریع کردند و از آن سود جستند، به طوری که یک مذهب تمام‌عیار از آن به وجود آوردند که از ارزش عددی به حروف و دست‌کاری در ارقام آن، ریشه می‌گرفت. فضل‌الله دریافته بود که حرف "ض" از اسم او برابر عدد هشتصد می‌شود و نیز کلمه "فضل‌الله" در قرآن بسیار تکرار شده است. لذا از آن استفاده کرد و ادعا نمود که وی، مجدد اسلام در ابتدای سده نهم است.^۴ او ادیان را به بحث کشید و از خویش سخن راند. ابتدا گفت:

۱. تشیع و تصوف، ص ۱۶۹-۱۷۳.

۲. زندگی فرهنگی و اندیشه‌های سیاسی شیعیان، ص ۲۷۰.

۳. علی ذکاوتی قراگزلو، جنبش حروفیه، ص ۲۴، چاپ اول، نشر ادیان، قم، ۱۳۸۳ش.

۴. تشیع و تصوف، ص ۱۹۹.

یهودیان و مسیحیان هردو به ظهور مسیح معتقدند. یهود انتظار خود او را دارند و نصارا، ظهور مجدد او را انتظار می‌کشند.

آن‌گاه گفت:

وظیفه مسیح، یکی کردن ادیان بوده که چون این هدف متحقق نشده، پس معلوم می‌شود مسیح ظهور نکرده و بنابراین فضل‌الله همان مسیح است.^۱

حروفیه در ادامه ادعا کردند که نام فضل‌الله، در نور ماه شب چهارده نوشته شده است؛ زیرا همو بود که پیغمبر در شب معراجش دید. آنها جهاد را به معنای "وجه‌الله" توجیه کردند که مراد آنان باز هم فضل‌الله حروفی بود. برخی از مظاهر طریقه آنان عبارت بود از:

۱. جهاد حقیقی یعنی نماز چهار رکعتی؛

۲. روزه یعنی بازداشتن زبان از غیبت مردم و همواره ذکر خداگفتن؛

۳. ربا یعنی لواط، و مجازات طرفین عمل، قتل است.

حروفیه حتی اذکار مخصوص وضو و نماز را از تلاوت عادی و عربی به فارسی تغییر دادند که هر کدام به نحوی به فضل‌الله برمی‌گشت.^۲

قتل فضل‌الله و پیروان او به دست میرانشاه، به طرز ناگواری بوده است. به گونه ای که پیروانش رنگ سرخ احساساتی و عاطفی شدیدی از سنت شهادت شیعی بدان داده اند و حتی برای فضل‌الله روضه می‌خواندند.^۳

پس از مرگ فضل‌الله حروفی، رهبران این گروه به اطراف و اکناف پراکنده شدند تا هم از بگیر و ببندهای کارگزاران گورکانی در امان باشند، هم اندیشه رهبر خویش را نشر و ترویج نمایند. در همین جهت، رهبر حروفیان خراسان با نام "سیدالسادات امیر اسحاق" بر فعالیت تبلیغی خویشان افزود و شگرد همیشگی حروفیان یعنی نفوذ و رخنه در دستگاه حکومتی را در پیش گرفت.^۴

در هرات، گروهی از حروفیان بودند که توانستند در جغتای که لشکر شاهرخ بود، رخنه کنند و دولت گورکانیان را تهدید نمایند. شاهرخ کوشید با تبعید آنان، از این خطر رها شود؛ اما حروفیان که خواستار بازیافتن قدرت و نفوذ پیشین خود بودند، شکیبایی خویش را

۱. همان، تشیع و تصوف، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۱۳.

۳. جنبش حروفیه، ص ۲۴.

۴. روشن خیابوی، حروفیه، ص ۲۳۳، چاپ اول، نشر آتیه، تهران، ۱۳۷۹ش.

از دست دادند و طرح ترور شاهرخ را پی‌ریزی نمودند. آنها تصمیم گرفتند انتقام خون پیشوایشان را از بازمانده تیمور بگیرند.^۱

در روز ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰ در هرات، شاهرخ به منظور شرکت در نماز جمعه به مسجد جامع هرات می‌رفت. مهد علیا، همسر شاهرخ، او را از رفتن منع کرد که «در این وقت بارندگی بسیار واقع شده است و دیوارها نم کشیده، به میان شهر و دیواربست‌ها در می‌نروید، مبدا المی به ذات همایون رسد!»

شاهرخ میرزا نپذیرفت و به سوی مسجد رفت.^۲ پس از ادای نماز، می‌خواست به کاخ برگردد که شخصی به نام احمدلر، از مریدان فضل‌الله حروفی، کاغذ به دست، به بهانه دادخواهی به سوی پادشاه گورکانی آمد. شاهرخ به یکی از همراهان خویش دستور داد درباره ادعای او تحقیق کند و نتیجه را گزارش نماید؛ اما احمدلر، ناگهان به سوی پادشاه دوید و با کارد به او حمله کرد. ضربه‌ای به شکم او وارد ساخت؛ اما، بی‌درنگ به دست "علی سلطان قوچین"^۳ یکی از همراهان و محافظان شاهرخ، به قتل رسید. پادشاه را به سرعت از مسجد خارج کردند و سوار بر محفه^۴ به کاخ بردند. زخم کاری نبود و طیبیان و جراحان زخم را مداوا نمودند. میرزا بایسنقر و امیران گورکانی به جست‌جو درباره احمدلر مشغول شدند تا بدانند که کیست و چرا چنین کرد. کسی او را نمی‌شناخت. از میان وسایلی که همراهش بود کلیدی یافتند که به خانه‌ای در "تیمچه" متعلق بود. اهل تیمچه گفتند:

شخصی با این هیأت در این خانه، طاقیه (کلاه) دوزی می‌کرد و مردم بسیار پیش او می‌رفتند که از آن جمله مولانا معروف خطاط بود که با او معاشرت داشت.^۵

بنابر نقلی دیگر:

هیچ کس را نیافتند از او نشانی دهد تا بعد از سه روز، کاروان سرداری تقریر کرد که شخصی بدین هیأت در این کاروان سرا حجره داشت و از روز جمعه، باز به در رفته است و در نیامده.^۱

۱. تشیع و تصوف، ص ۱۷۵.

۲. حافظ ابرو، زبده التواریخ، تصحیح حاج سیدکمال سیدجوادی، ج ۴، ص ۹۱۱، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۳. میرخواند بلخی، روضه الصفا، تهذیب عباس زریاب، ج ۶، ص ۱۱۶۰، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۴. محفه: مرکبی بود مانند هودج اما بدون گنبد که بیشتر برای زنان استفاده می‌شد.

۵. روضه الصفا.

در بازجویی از گواهان، روشن شد که معروف بغدادی، مشهور به مولانا معروف خطاط، به دیدن او می‌رفته است. معروف را بازداشت نمودند و با شکنجه او کشف کردند که آن مهاجم - احمدلر - از مریدان سید فضل‌الله حروفی بوده و به دستور عضدالدین - نوه دختری سید فضل‌الله - به چنین اقدامی دست زده است. گویی چندین نفر از حروفیان، خود را برای اجرای نقشه ترور آماده کرده بودند؛ اما احمدلر بر دیگران پیش‌دستی کرده بود. هم‌چنین اظهار داشتند: احمدلر گاهی به منزل میرقاسم انوار می‌رفته و با میرمخدوم که مانند فرزند او بود، گفت‌گوهایی داشته است. سرانجام عده‌ای از حروفیان مرتبط با احمد را کشتند؛ از جمله: عضدالدین. نزدیک بود کشتار انتقام‌جویانه از حروفیان، دامن معروف و میرقاسم انوار (۷۵۵-۸۳۸) را بگیرد؛ اما با تبعید میرقاسم به سمرقند و زندانی شدن معروف در قلعه اختیارالدین پایان گرفت.^۱

در ماجرای احمدلر، سید صائِن‌الدین علی ترکه، از علما و نویسندگان آن زمان، نیز به زندان افتاد. او در کتاب *نقشه‌المصدر ثانی* درباره آزارهایی که در پی دست‌گیری به‌دست ایلچیان شاهد بود، چنین نوشت:

ناگه شخصی از قلعه رسید که ایلچی آمده است و به حضور شما احتیاج دارند جهت مشورت. همان بود، دیگر نه خانه را دید، نه یاران و نه فرزندان و عیال مگر به بدترین اوضاع و احوال. هرکس که روزی سلامی بدین فقیر کرده بود، روی سلامت ندید. همه را به تعذیب گرفتند و خانه را مَهر کرده، بنده را در قلعه به جایی محبوس داشتند و هیچ آفریده را نمی‌گذاشتند که پیش این فقیر آید، مگر جمعی محصلان متشدد که چیزی می‌طلبیدند تا کاغذها [و] املاک، همه را ستدند...

وی مدتی زندانی بود و آزارهای بسیار دید. پس از آزادی، او را از هرات تبعید کردند و آواره شهرها شد و سرانجام در سال ۸۳۶ قمری (شش سال پس از ماجرای احمدلر) در دربه‌دری درگذشت.^۲

حضور شخصیت‌هایی چون عضدالدین در هرات به همراه فداییانی هم‌چون احمدلر، نشان می‌دهد که حروفیان در هرات و مناطق اطراف آن کم نبوده‌اند، گرچه فعالیت‌هایشان پنهانی بوده است.

۱. زبده التواریخ، ج ۴، ص ۹۱۵.

۲. همان، ص ۹۱۵-۹۲۲.

۳. ملک‌الشعرا بهار، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۲، تهران، ۱۳۴۹.

ج) نوربخشیان

سیاه‌پوشی، از ممیزات طریقه نوربخشیه بود، چون این رنگ، نماد نور و زندگی غیبیان به شمار می‌رفت و نوربخشیان را از حروفیان که سید می‌پوشیدند، جدا می‌کرد. بعد نوربخشیان، این شعار را به عمامه سیاه بدل کردند که به شعار نهضت تبدیل شد و مایه افزایش هیجان مردم در پیوستن بدان گردید.^۱

سید محمد نوربخش پیشوای نوربخشیه، یک صوفی وحدت وجودی بود که به بیان انتقال ولایت از آدم و انبیا به اقطاب تصوف پرداخت. از این اندیشه، عنوان تناسخ را برداشت و به جای آن اصطلاح "بروز" را به کار برد. در نظر وی، دمیده شدن روح به جنین در چهارماهگی، نوعی معاد انسانی است که وجود بشر را به وجود حقیقی یعنی خدا پیوند می‌زند.^۲ او نهضت خود را جامع تصوف و تشیع می‌دانست و مردم را به طرف‌داری از خود فرامی‌خواند و می‌گفت که ولایت و نبوت را با هم دارد.^۳

نسبت رهبر این فرقه، با هفده واسطه، به امام موسی کاظم علیه السلام می‌رسید. پدرش در قطیف چشم به جهان گشود، برای زیارت حرم امام رضا علیه السلام به خراسان آمد و در قاین ماندگار شد. سید محمد در سال ۷۹۵ در قاین به دنیا آمد. پس از پشت سر گذاشتن دوران کودکی و فراگیری علوم، به تصوف پیوست و مرید خواجه اسحاق ختلائی گشت. خواجه اسحاق از مریدان سیدعلی همدانی و از سران سلسله کبرویه ذهبیه بود. او به سرعت به سید محمد دل بست و چون استعدادش را دید، خرّقه سیدعلی را بر تن او پوشانید و گفت: «هر که را داعیه سلوک است، به خدمت میر رجوع نماید که اگرچه به ظاهر او مرید ماست، اما در حقیقت پیر ماست. او را برمسند ارشاد نشانند و لقب نوربخش داد. خواجه اسحاق مخالفتی با شاهرخ دیرینه داشت و می‌خواست در برابر او قیام کند، اما آمادگی لازم را در خود نمی‌دید. بنابراین، نوربخش را به ادعای مهدویت برانگیخت و به مخالفت شاهرخ واداشت. نوربخش در روز جمعه چهاردهم سال ۸۲۶ ادعای مهدویت کرد، خود را مهدی موعود خواند و علیه حکومت وقت قیام کرد.^۴ این قیام نابه‌هنگام، در کوه تیری - واقع در مغرب بدخشان - آغاز شد. سلطان بایزید، فرمان‌روای ختلان و گماشته شاهرخ،

۱. تشیع و تصوف، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۲۱.

۳. همان، ص ۳۱۸.

۴. احمد کسروی، مشعشعیان، ص ۱۵، چاپ سوم، انتشارات سحر.

خواجه اسحاق و برادرش را همراه با سیدمحمد نوربخش اسیر کرد و به دربار هرات فرستاد. به فرمان پادشاه گورکانی، خواجه و برادرش را در نیمه‌راه هرات در بلخ کشتند و نوربخش را به هرات آوردند.^۱

شاهرخ که پیش از این، از انتشار دعوت حروفیه در ارتش خود خشم‌گین شده بود، با وضعیت پیش‌آمده تصمیم گرفت هر دو مشکل را ریشه‌کن کند؛ اما نوربخش به اندازه‌ای مورد علاقه مردم بود که نتوانست او را بکشد. بنابراین، دستور داد به شیراز تبعیدش کنند. سیدمحمد در تبعید نیز به کار خود ادامه داد تا جایی که بار دیگر بازداشت و زندانی شد و به هرات منتقل گردید. در هرات به سال ۸۴۰ زنجیر بر پا، بر فراز منبر رفت و اعلان کرد که ادعای خلافت و هرچه بدان مربوط می‌شود، نداشته و ندارد. در نتیجه این اعتراف، اجازه یافت به تدریس - فقط علوم رسمی - بپردازد، به شرط آن‌که شاگرد بسیار نپذیرد و عمامه سیاه بر سر نگذارد؛ زیرا رنگ سیاه شعار و نشانه نوربخشیان بود.^۲

تأثیر این جنبش به ویژه در صوفیان، چنان قوی بود که طرف‌داران نوربخش، او را «امام و خلیفه همه مسلمانان» لقب دادند. از همین رو، یکی از علویان به شاهرخ نامه‌ای نوشت و در آن از زندانی‌شدن و ناگواری‌های بیست ساله نوربخش یاد کرد و شاهرخ را به سبب نپذیرفتن دعوت نوربخش سرزنش نمود و جای‌گاه نوربخش را چنین تعریف کرد: «او به گواهی صوفیان بزرگ و سه بار تأیید یوسف پیغمبر (در خواب) مظهر راستین خداست.» و از شاهرخ خواست دعوت نوربخش را بپذیرد.^۳

نوربخشیان پیشوای خود را مهدی موعود می‌دانستند، اما گفته می‌شود که مرحوم مجلسی سیدمحمد نوربخش را تکفیر کرده است.^۴ سیدمحمد چون دعوی مهدویت کرد، خود را به "مظهر موعود" و "مظهر جامع" ملقب ساخت، اما با شکست از شاهرخ، دعوی مهدویت را رها نمود و مُراد و مرشد شد. او از کسانی است که عرفان شیعی را رواج داده‌اند.^۵

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۶.

۲. تشیع و تصوف، ص ۳۱۶.

۳. همان، ص ۳۱۸.

۴. تاریخ صوفی و صوفی‌گری، ج ۱، ص ۴۲۱.

۵. مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۲۲۱.

نتیجه

این نگاشته، حضور فرقه‌های صوفی شیعه در خراسان دوره تیموریان را بررسی کرد. در این میان، به مناطقی که ذیل جغرافیای امروز افغانستان جای می‌گیرد، توجه شد. در این جهت، به اطلاعاتی درباره سه فرقه "نعمت‌اللهیه"، "حروفیه" و "نوربخشیه" دست یافت که هریک از آنها در زمره مهم‌ترین و مؤثرترین فرق تصوف بر جریان‌های سیاسی - اجتماعی عصر تیموریان بودند.

فرقه نعمت‌اللهیه، پیرو شاه نعمت‌الله ولی است. شاه نعمت‌الله بنا بر شواهد، شیعه اثناعشری بوده و بر همگانی نمودن تصوف اهتمام داشته است. در ضمن، وی متولد هرات بود؛ در عین حال، پس از بنا نهادن طریقه صوفیانه خویش، در هرات ازدواج کرد. او به مناطق مختلف خراسان از جمله مرغاب و جوزجانان مسافرت نمود و شیوه عرفانی خویش را منتشر کرد.

حروفیه پیرو سیدفضل‌الله استرآبادی بودند که داعیه مهدویت داشت و علیه حکومت تیموریان فعالیت سیاسی نمود. او به دست میرانشاه، پسر امیر تیمور، کشته شد، اما پیروانش به فعالیت خود ادامه دادند و حتی در بدنه حکومت رخنه کردند. سپس در هرات به ترور شاهرخ میرزا اقدام نمودند که نافرجام باقی ماند و قلع و قمع حروفیان هرات را موجب شد. نوربخشیه پیروان سیدمحمد نوربخش بودند که نهضت خود را جامع تصوف و تشیع می‌دانست. او ادعا داشت که مهدی موعود است و با این باور، علیه حکومت قیام کرد، اما شکست خورد و کاری از پیش نبرد و پس از ناکامی و اسارت در هرات، بر فراز منبر، ادعای خلافت را منکر شد.

این سه فرقه صوفیانه شیعی، در خراسان عصر تیموریان نفوذ داشتند و پیروانی یافتند؛ اما پرسشی که مطرح می‌شود و پاسخش برای دیگر پژوهش‌گران باقی می‌ماند، این است که در دوره‌های بعد از تیموریان، بر سر پیروان این فرق چه آمد؟ چرا در روزگار کنونی هیچ اثری از این فرقه‌ها و حتی گرایش به دیگر فرق تصوف در میان شیعیان کشور افغانستان نمی‌بینیم.

فهرست منابع

۱. حافظ ابرو، *زیده التواریخ*، تصحیح، حاج سیدکمال سیدجوادی، چاپ اول: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش.
۲. خندان، محسن، *زندگی فرهنگی و اندیشه‌های سیاسی شیعیان از سقوط بغداد تا صفویه (رساله دکتری)*، دانش‌کده الهیات و معارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ش.
۳. خیابوی، روشن، *حروفیه*، چاپ اول: نشر آتیه، تهران، ۱۳۷۹ش.
۴. ذکاوتی قراگزلو، علی، *جنبش حروفیه*، چاپ اول: نشر ادیان، قم، ۱۳۸۳ش.
۵. ژان اوین، *مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی*، چاپ اول: کتاب‌خانه طهوری، تهران، ۱۳۶۱ش.
۶. سجادی، سیدضیاءالدین، *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، چاپ یازدهم: انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۴ش.
۷. شییبی، مصطفی کامل، *تشیع و تصوف*، ترجمه: علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ سوم: انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۰ش.
۸. شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المؤمنین*، چاپ چهارم: انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ش.
۹. کسروی، احمد، *مشعشعیان*، انتشارات ستخر.
۱۰. مبلغی آبادانی، عبدالله، *تاریخ صوفی و صوفی‌گری*، چاپ اول: انتشارات حر، ۱۳۷۶ش.
۱۱. ملک‌الشعرا بهار، *سبک‌شناسی*؛ تهران، ۱۳۴۹.
۱۲. میرخواند بلخی، *روضه‌الصفاء*، تهذیب، زریاب، عباس، چاپ دوم: انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۱۳. نوربخش کرمانی، جواد، *زندگانی و آثار جناب شاه نعمت‌الله ولی*، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، تهران: ۱۳۷۷ش.